

بررسی تطبیقی سبک «القواعد» و «الفروق»

حجت‌الاسلام و المسلمین حمید رضاپور *

چکیده

ضبط فقه و استنباط احکام به کمک قواعد آن، یکی از مهمترین دغدغه‌های فقهای شیعه و اهل سنت بوده است. بدین منظور بررسی و تطبیق کتب شیعی و اهل تسنن در زمینه قواعد فقهی، ضمن اینکه به لحاظ تاریخی کاری درخور است، به لحاظ محتوا و استخراج نقاط اشتراک و افتراق از اهمیت خاصی برخوردار است. مقاله حاضر ضمن تبیین مطلب فوق، تلاش نموده است تا سبک و روش فقهای شیعه را در برابر علمای اهل سنت درباره قواعد فقهی و اصولی، توضیح دهد.

واژه‌های کلیدی: سبک القواعد، سبک الفروق، اشتراک، افتراق، قواعد فقهی، قواعد اصولی.

مقدمه:

کتاب «القواعد»، اولین کتاب شیعی است که درباره قواعد فقهی تدوین شده است. این کتاب را محمد بن مکی عاملی (ره) در قرن هشتم هجری، قبل از سال ۷۸۴، نگاشته است. خود او در این باره می‌گوید: «لم يعمل الاصحاح مثله»^۱ تا پیش از این کسی از اصحاب و

بزرگان شیعه همانند این کتاب را تألیف نکرده است.»

این بدین معنا نیست که فقهای شیعه در استنباط احکام از قواعد فقهی بهره نمی‌بردند، بلکه آنان به تبعیت از امامان پاک شیعه - درود خداوند بر آنان باد - در این راه پیشگام بودند. امامان معصوم نیز به پیروی از رسول اکرم (ص) اولین قواعد فقهی را، چه در مقیاس فراگیر که همه بابهای فقهی را پوشش می‌داد و چه در مقیاس چند باب و چه در یک باب و کتاب خاص فقهی، انشا کرده‌اند که در کتابهای روایی مانند وسائل الشیعه موجود است. سخن راندن در این باب خود مجالی جداگانه می‌طلبد.

* استاد مدرسه عالی امام خمینی (ره) و عضو هیأت علمی دانشگاه تهران.

در میان اهل سنت، اولین کتاب قاعده فقهی در قرن چهارم تدوین شد. این کتاب به اصول کرخی، تألیف عبیدالله کرخی، معروف است. در سده هفتم و هشتم قاعده نویسی به اوج خود رسید. ابن عبدالسلام و ابن ادریس قرافی از کسانی اند که در قرن هفتم دو کتاب قواعد الاحکام فی مصالح الانام و الفروق را تألیف کردند، و برای قاعده نویسان دیگر سرمشق شده‌اند. در قرن هشتم کسانی همانند علایی کیکلدی و تاج الدین ابن سبکی، کتابهای المجموع المذهب فی قواعد المذهب و الاشباه و النظائر را به ترتیب به رشته تحریر در آوردند و آیندگان را تحت تأثیر خود قرار دادند.

شهید اول با توجه به آشنایی به آرا و فتاوی اهل سنت و تسلط بر کتابهای مختلف آنان در زمینه‌های گوناگون با قواعد نویسان نیز آشنا بود و در تدوین و گردآوری قواعد فقهی در کتاب القواعد بهره برد. این مطلب نه تنها از نقاط ضعف او به شمار نمی‌آید، بلکه بر هوش و ذکاوت، بهره‌گیری از قالبهای موجود و ارائه محتوای شیعی کتاب او دلالت می‌کند. اگر بر این نکات، نقادی و تطبیقی بودن بحث شهید را بیفزاییم، اهمیت کتاب القواعد و الفوائد در میان کتابهای دیگر بیشتر آشکار می‌شود.

در این نوشتار، به شکل تطبیقی سبک الفروق در مقایسه با سبک القواعد بررسی می‌شود، تفاوت این دو سبک آشکار می‌گردد و همچنین میزان تأثیرپذیری القواعد از الفروق نشان داده می‌شود.

کتاب فروق را احمد ابن ادریس صنهاجی، مشهور به قرافی مالکی، در گذشته به سال ۶۸۲ هجری قمری تألیف کرده است. فروق دارای ۲۷۴ فرق و به عبارت دیگر ۵۴۸ قاعده است. این کتاب در چهار جزء و سه مجلد وزیری در حدود هزار صفحه منتشر شده است. قبل از مقایسه و بررسی قواعد مطرح شده در این دو کتاب، یادآوری دو نکته لازم است:

نکته اول: دیدگاه قرافی در خصوص قواعد فقهی

اندیشه قرافی در این خصوص دارای چند ویژگی است:

ویژگی اول: نقش قواعد فقهی در بی‌نیازی فقیه

قرافی معتقد است:

طهری

شماره ۸ و ۹

▽

۸۰

این قواعد در فقه مهم هستند و نفع بسیاری دارند و شأن فقیه به اندازه احاطه پیدا کردن بر این قواعد، بالا می‌رود. کسی که فقه را به کمک قواعدش ضبط کند، از حفظ کردن اکثر جزئیات آن بی‌نیاز می‌شود؛ زیرا جزئیات در ضمن کلیات مندرج است و هر قاعده‌ای به همراه فروع مناسب خود ذکر می‌شود.^۲

بر اساس چنین شیوه تفکری است که سبک جعلی و تقلیدی شکل می‌گیرد و هنر آن، همان گردآوری شمار بسیاری از فروع و مسائل فقهی در زیر چتر قاعده‌ای خاص است. از این روست که برخی گفته‌اند: قواعد فقهی در حقیقت همان اصول فقه است و فقیه به کمک آن به درجه اجتهاد می‌رسد؛ ولو در بیان فتوا و استنباط حکم.^۳

ویژگی دوم: آمیختگی قواعد فقهی با قواعد اصولی یکی از پیامدهای چنین تفکری - ضبط فقه به کمک قواعد آن - آمیختن قواعد فقهی با قواعد اصولی است. مشاهده می‌شود قرائی در فروع چنین کرده است؛ زیرا کسانی همانند قرائی از بسیاری از قواعد اصولی، انتظاری جز «حفظ فروع و مسائل فقهی» ندارند. قرائی با وجود اینکه در مقدمه کتاب خود به انفکاک قواعد فقهی از قواعد اصولی اذعان کرده است، قواعد فقهی را شاخه و فرعی از قواعد اصولی دانسته و در سراسر کتاب او نیز، آمیختگی بین قواعد اصولی و قواعد فقهی کاملاً به چشم می‌خورد.

نکته دوم: عملکرد قرائی در فروع

فروق دارای خصوصیتی است که آن را از دیگر سبکها جدا می‌سازد؛ اگر چه وجود همان ویژگیها باعث می‌شود تا این کتاب در ردیف برخی دیگر از کتابهای قاعده فقهی قرار بگیرد. به هر حال این خصوصیات عبارت اند از:

خصوصیت اول: تقابل بین قواعد

قرائی قواعد را در قالبی دوگانه ریخته است و به همین جهت نام آن را فروق گذاشته است. هر فرق شامل دو قاعده است که در برابر هم قرار گرفته‌اند. برخی معتقدند:

کتاب فروق و کتاب قواعد الاحکام فی مصالح الانام این عبدالسلام و کتاب قواعد الاحکام ابن رجب حنبلی در شمار کتابهای قاعده فقهی نیستند، بلکه صرف تقسیم بندی در آنها مورد توجه قرار گرفته و ضوابط اساسی در موضوعات فقهی بیان شده است و این با بسیاری از قواعدی که ما می‌شناسیم (و متعارف می‌نماید) متفاوت است.^۴

خصوصیت دوم: اصولی بودن قواعد بخش اول فروق

بافت بخش نخست کتاب فروع، اصولی است و بیشتر در خصوص احکام وضعی مثل شرط و سبب و مانع و تقسیمات مختلف آنها سخن رانده است، بدون آنکه نظم خاصی را در فهرست کتاب خود در نظر گرفته باشد. به عنوان نمونه، به بخشی از فهرست جلد اول کتاب فروع - با ترتیبی که در کتاب آورده شده است - اشاره می‌شود:

جدول شماره ۱

ردیف	فهرست قواعد فقهی در جلد اول فروع	شماره قاعده
۱	شهادت و روایت	۱ و ۲
۲	انشا و خبر	۳ و ۴
۳	شرط لغوی و غیر شرط لغوی	۵ و ۶
۴	«إن» و «ألو» شرطی	۷ و ۸
۵	شرط و استثنا در شریعت و لغت	۹ و ۱۰
۶	توقف حکم بر سبب حکم و توقف حکم بر شرط حکم	۱۱ و ۱۲
۷	اجزای علت و علل مجتمعه	۱۳ و ۱۴
۸	جزء علت و شرط علت	۱۵ و ۱۶
۹	شرط و مانع	۱۷ و ۱۸
۱۰	شرط و عدم مانع	۱۹ و ۲۰
۱۱	پی در پی آمدن اجزای شروط ...	۲۱ و ۲۲
۱۲	ترتیب به ادوات لفظی و ...	۲۳ و ۲۴
۱۳	واجب کفایی و واجب عینی	۲۵ و ۲۶
۱۴	مشقت ساقط کننده عبادت (قاعده لا حرج)	۲۷ و ۲۸

طرح

شماره ۸ و ۹

▽

۸۲

همان گونه که از فهرست فوق مشخص است، نظم خاص و ترتیب مشخصی به حسب ابواب فقهی کتب فقهی و یا اصولی ملاحظه نمی‌شود. قرائی خود در مورد اولین فرق - شهادت و روایت - ذکر کرده که چون سالها به دنبال یافتن تفاوت بین این دو مقوله بوده است، برای او اهمیت درجه اول را پیدا کرده است.

ممکن است گفته شود: فروع ابتدا در صدد بیان قواعد مربوط به احکام وضعی بوده و احکام تکلیفی را در مرحله دوم ذکر کرده است؛ مثلاً مطالب به ترتیب زیر آمده است:

۱. واجب کفایی و واجب عینی (قاعده سیزدهم)

۲. امر مطلق و مطلق الامر (قاعده پانزدهم)

۳. الواجب للآدميين ... و واجب للوالدين (قاعده بیست و سوم)

۴. خطاب التكليف و خطاب الوضع (قاعده بیست و پنجم)^۴

در حالی که همان گونه که مشاهده می‌شود، پس از قاعده بیست و پنجم همچنان در خصوص احکام وضعی بحث کرده است و حتی آخرین قاعده، یعنی قاعده چهل و پنجم در جلد اول، به احکام وضعی - قبول شرط و قبول تعلیق بر شرط - اختصاص دارد. اما نکته‌ای را که می‌توان قطعی بیان کرد، اختصاص داشتن این بخش از کتاب فروع به قواعد اصولی است.

خصوصیت سوم: آمیخته بودن قواعد فقهی با قواعد اصولی

یکی از خصوصیت‌هایی که برای کتاب فروع برشمرده شد، آمیختگی قواعد اصولی و آوردن آنها در کنار قواعد فقهی است. نمونه‌های بسیاری از قاعده‌های فروع این چنین اند. دست کم سه مورد از موارد زیر را می‌توان در شمار قواعد اصولی قرار داد و دو مورد دیگر از موارد اختلافی است:

۱. خاص بر عام مقدم است.

۲. اذن شارع در تصرف، ساقط کننده ضمان نیست، ولی اذن مالک ساقط کننده است.

۳. اسباب «کسب فعلی»، نبود اهلیت و یا اهلیت ناقص را تصحیح می‌کند، ولی سبب «کسب

قولی»، این گونه نیست.

۴. تداخل در اسباب بر خلاف اصل است.

۵. تخییر بین موارد متباین اقتضای مساوی دارد؛ بر خلاف تخییر بین موارد غیر متباین.^۵

موارد اول و چهارم و پنجم اصولی است. ولی به هر حال همه اینها از نظر قرافی و بسیاری از قواعد نویسان اهل سنت به قواعد فقهی تلقی شده‌اند. از نظر او که قاعده را «ضبط فروع زیاد» تعریف کرده است - خواه اینها اصولی باشند و خواه فقهی - به آنها قاعده فقهی گفته می‌شود.

به جهت این طرز تلقی خاص - که مفهوم قاعده را بسیار گسترده می‌بیند - حتی مفاهیم و صفاتی اخلاقی همانند زهد و ورع، توکل، حسد و غبطه، غیبت و سخن چینی، کبر و عجب و رضایت به قضای الهی و عدم رضایت به آن، در جلد چهارم جزء قواعد فقهی آورده شده است.^۶

نمونه‌ای از قواعد فقهی درباره صفات اخلاقی به شرح زیر است:

جدول شماره ۲

ردیف	فهرست قواعد فقهی در جلد چهارم فروع	شماره فرق
۱	فرق بین قاعده غیبت و قاعده سخن چینی	۲۵۴
۲	فرق بین قاعده زهد و صاحب ید (ذو الید)	۲۵۵
۳	فرق بین قاعده زهد و قاعده ورع	۲۵۶

۲۵۷	فرق بین قاعده توکل و قاعده ...	۴
۲۵۸	فرق بین قاعده حسد و قاعده غبطه	۵
۲۶۰	فرق بین قاعده کبر و قاعده عجب	۶
۲۶۱	فرق بین قاعده عجب و قاعده ...	۷
۲۶۲	فرق بین قاعده رضا به قضای الهی و عدم رضایت به آن	۸

مقایسه بین قاعده‌های قواعد شهید و قواعد فروق

قاعده‌های عنوان شده در قواعد شهید اول در مقایسه با قواعد ذکر شده در فروق سه دسته‌اند: دسته اول قواعدی هستند که در فروق عنوان شده‌اند و درباره آن بحث شده، ولی شهید آنها را در قواعد خود نیاورده است. بخشی از این قواعد در جدول زیر آورده شده است:^۸

جدول شماره ۳

ردیف	فهرست بخشی از قواعد فقهی در جلد چهارم فروق	شماره فرق
۱	قاعده تملک منفعت به اجاره و قاعده عدم تملک	۲۰۲
۲	قاعده آنچه مستأجر می‌تواند پس از انقضای اجاره از مالش بگیرد و	۲۰۴
۳	قاعده چیزهایی که از کشتی بیرون انداخته می‌شود و ضمان دارد و	۲۰۵
۴	قاعده ممنوعیت جهالت در مواردی	۲۰۸
۵	قاعده مواردی از قرض فاسد که به قراض المثل تبدیل می‌شود و	۲۱۰
۶	قاعده تبدیل مواردی از مسابقات به مسابقات المثل و	۲۱۱
۷	قاعده دروغگویی و قاعده وعده	۲۱۴
۸	قاعده مواردی که قبول قسمت می‌کند و قاعده چیزهایی که نمی‌کند.	۲۱۵
۹	قاعده آنچه می‌شود برداشت و	۲۱۹
۱۰	قاعده تهمتی که شهادت به واسطه آن رد می‌شود.	۲۳۰
۱۱	قاعده ادعای صحیح و ادعای باطل.	۲۳۱
۱۲	قاعده معصیتی که کفر است و قاعده معصیتی که کفر نیست.	۲۴۱
۱۳	قاعده قذف.	۲۴۵
۱۴	قاعده خوف از غیر خدا.	۲۶۵
۱۵	قاعده تطییر و آنچه حرام است.	۲۶۶

طبر

شماره ۸ و ۹

▽

۸۴

قواعد ذکر شده در جدول فوق، نمونه‌ای است از قواعدی که شهید اول به آنها اشاره نکرده است. البته این قواعد چه در جلد چهارم و چه در جلد‌های دیگر فروق بسیار بیش از این است. بر این مطلب نکته دیگری را باید افزود که مواردی از آن قواعد که شهید از فروق نقل کرده است، هیچ‌گاه به شکل کامل نبوده، بلکه تنها به چند سطر آن اکتفا شده است.

دسته دوم، قواعدی است که قرافی عنایتی به آنها نداشته و در فروق ذکر نکرده است، ولی شهید آنها را در القواعد آورده است که در بخشی جداگانه ذکر می‌شود.

دسته سوم قواعدی هستند که بین الفروق و القواعد مشترک اند. و خود به چند نوع تقسیم می‌شوند. قواعد مشترک و مندرج در القواعد، می‌تواند با تأثیرپذیری از الفروق بوده باشد؛ زیرا تألیف الفروق بر القواعد تقدم زمانی دارد. این فرضیه زمانی قوت می‌گیرد که عین قاعده با همان عبارت ذکر شده در فروق، در قواعد شهید نیز آورده شده باشد. برخی تلویحاً این نکته را از نقاط ضعف القواعد و شهید اول تلقی کرده‌اند:

اغلب مباحث کتاب الفروق در کتاب القواعد شهید آورده شده است.

گاه عین عبارت صاحب الفروق را اقتباس کرده است. کاش مأخذ خود را ذکر

کرده بود. ...

آنان که با قواعد فروق آشنا نباشند، با خواندن عبارت بالا چنین می‌فهمند که شهید اول فروق را برداشته و قواعد آن را در کتاب خود رونویسی کرده است و سپس حق شناسی کرده و مأخذ خود را نیز ذکر نکرده است!

قواعد مشترک

قواعد مشترک موجود در دو کتاب را می‌توان به چند گروه تقسیم کرد:

گروه اول قواعدی هستند که قواعد شهید بی چون و چرا آنها را از فروق گرفته است.

گروه دوم قواعدی اند که از فروق نقل شده‌اند، ولی مورد نقد و بررسی واقع شده‌اند.

گروه سوم، قواعدی هستند که شهید آنها را به شکلی خاص در کنار یکدیگر چیده و از این چینش هدف خاصی داشته است. بنابر این، با توجه به مطالب ذکر شده، می‌توان قواعد موجود در القواعد و الفروق را با یکدیگر مقایسه کرد و از جهت کمی و کیفی تأثیرپذیری قواعد شهید را مورد بررسی قرار داد. همان‌گونه که گفته شد، این قواعد سه گروه‌اند که در بخش‌های جداگانه به بررسی و مقایسه آنها خواهیم پرداخت.

گروه اول، قواعد گرفته شده از فروق

اکثر این قواعد چه به جهت قالبی و سیکی و چه به لحاظ محتوایی از فروق گرفته شده‌اند. البته در اینجا دو نکته قابل ذکر است. اولاً، تمام قاعده از فروق گرفته نشده، بلکه بخش و یا بخش‌های مهم قاعده در القواعد آورده شده است. ثانیاً، ممکن است مطلب گرفته شده از فروق، قسمت مهم قاعده در القواعد را تشکیل دهد و ممکن است بخشی از قاعده باشد و بخش دیگر را خود شهید انشا کرده باشد.

گروه اول از قاعده‌های مشترک، خود، به دو قسمت تقسیم می‌شوند که در این بخش در قالب دو جدول جداگانه آورده می‌شود.

قبل از نقل قاعده‌ها، توجه به نکات زیر لازم است:

۱. قواعد این دو قسمت به شکل جدول ارائه شده تا:

الف) مقایسه و تطبیق عناوین و متن قاعده‌های دو کتاب یکجا و به طور همزمان صورت پذیرد.

ب) نشانی و مأخذ قاعده‌ها، از هر دو کتاب به گونه‌ای همزمان در جدول قبل ارائه باشد.

ج) حجم بیشتری از این قاعده‌ها ذکر شود.

۲. در دو جدول ارائه شده، کتاب القواعد محور قرار گرفته، یعنی مقایسه با ترتیب قواعد این کتاب، صورت پذیرفته است.

۳. به جهت طولانی نشدن این نوشتار، گاهی تنها به ذکر عناوین قاعده‌ها اکتفا شده است.

۴. مطالبی که در ستون جدول مربوط به فروق آورده شده، عنوان «فرق»هایی است که شامل

دو قاعده متقابل می‌شود. از این رو، مطالب مطرح شده از القواعد ممکن است گاهی با بخشی از «فرق» عنوان شده و گاهی با مجموعه آن تطبیق کند.

۵. گاهی عبارات به شکل نقل قول مستقیم و به زبان اصلی نقل شده تا اشتراک نظر دو قاعده آشکارتر باشد.

۶. شماره ق و ص و ج به ترتیب، نشانه شماره قاعده و صفحه و مجلد کتاب است.

قسمت اول: قاعده‌های برگرفته در جلد اول القواعد

به طور مشخص در جلد اول القواعد، نه قاعده از الفروق گرفته شده است که به ترتیبی که در

القواعد آمده، در جدول شماره چهار می‌آید.

طهر

۱
۲
۳
۴
۵
۶

▽

۸۶

جدول شماره ۴

ردیف	شماره ق، ص	متن یا عنوان قاعده کتاب القواعد ج ۱	شماره ق، ص	متن یا عنوان قاعده کتاب الفروق
۱	ق ۱۴ و ۱۵، ص ۴۳-۴۶	گاهی سببها با هم تداخل می‌کنند، مثل حدتهایی که سبب طهارت می‌شود. گاهی سبب متعدد و حکم مترتب بر آن مختلف می‌شود.	ق ۵۷، ج ۲، ص ۲۹-۳۲	فرق پنجاه و هفت بین قاعده تداخل اسباب و بین قاعده ساقط کننده اسباب.
۲	ق ۳۰، ص ۶۰	متعلقات احکام دو قسم اند: اول آنکه مقصود به ذات است؛ یعنی خود متضمن مصالح و یا مفسد است. دوم آنکه وسیله برای مصلحت و مفسده است.	ق: ۵۸، ج ۲، ص ۳۳	موارد احکام دو قسم اند: مقاصد، نوع اول است. اینها ذاتاً متضمن مصالح و مفسد اند، و نوع دوم وسائل هستند که راههایی به سوی مقاصدند.
۳	ق ۱، ص ۶۱	وسائل دارای اقسامی است: اول: آن است که بر حرام بودن آن اجماع کرده‌اند. دوم: آن است که بر عدم منعش اجماع کرده‌اند. سوم: اختلافی است. چهارم: ... پنجم: وسیله معصیت، حرام است.	ق ۵۸، تنبیه اول، ج ۲، ص ۳۲	وسائل دارای اقسامی است: ۱. اجماعی است و بر منع آن حکم کرده‌اند؛ مثل حفر چاهها. ۲. اجماعی است و بر عدم آن حکم کرده‌اند؛ مثل زراعت انگور. ۳. اختلافی است؛ مثل بیع اجلها.

نقد کرده است.

شهید پس از نقل موارد فوق در القواعد به نقل از قرافی، با عبارت «فان قلت، قلت» آنها را

<p>قاعده قبول شرط و قاعده قبول بر شرط.</p> <p>حقایق در شریعت چهار قسم است:</p> <p>۱. مواردی که شرط و تعلیق را می‌پذیرد.</p> <p>۲. مواردی که شرط و تعلیق را نمی‌پذیرد.</p> <p>۳. مواردی که تعلیق را نمی‌پذیرد، ولی شرط را می‌پذیرد.</p> <p>۴. مواردی که شرط را نمی‌پذیرد و تعلیق را می‌پذیرد.</p>	<p>و ۴۵ ج ۱ ص ۲۲۸ - ۲۲۹</p>	<p>تکالیف شرعی نسبت به قبول شرط و تعلیق چهار قسم اند:</p> <p>اول: تکالیفی که نه شرط را می‌پذیرد و نه تعلیق را.</p> <p>دوم: تکالیفی که هر دو را می‌پذیرد.</p> <p>سوم: تکالیفی که شرط را می‌پذیرد، ولی تعلیق را نمی‌پذیرد.</p> <p>چهارم: تکالیفی که تعلیق را می‌پذیرد، ولی شرط را نمی‌پذیرد.</p>	<p>و ۴۵ ص ۶۴</p>	<p>۴</p>
<p>فرق بین قاعده شرط و قاعده منع: مانع بر سه قسم است:</p> <p>۱. قسم اول آن است که ابتدا و انتهای حکم را مانع می‌شود؛ مثل رضاع و شیرخوارگی.</p> <p>۲. قسم دوم ابتدای حکم را مانع می‌شود نه استمرار آن را.</p> <p>۳. قسم سوم، اختلافی است. آیا به اولی ملحق است؟</p>	<p>و ۴۵ ج ۱ ص ۱۱۰ و ۱۶۱</p>	<p>اقسام مانع:</p> <p>۱. اول آنکه در ابتدا و تداوم مانع است؛ همانند رضاع.</p> <p>۲. دوم آن مواردی که در ابتدا ممنوع است نه در ادامه؛ مانند عده.</p> <p>۳. سوم مواردی است که اختلافی است؛ مثل احرام نسبت به مالکیت صیدی که از محرم دور است.</p> <p>(شهادت اول، در پایان این تقسیم‌بندی می‌گوید) برخی در خطاب وضعی تقدیر و حجت را اضافه کرده‌اند (مقصود او از برخی قرافی است).</p>	<p>و ۴۸ ص ۶۷</p>	<p>۵</p>

طری

شماره ۸ و ۹

▽
۸۸

<p>قاعده صحیح بودن مأمور با تخییر و قاعده صحیح نبودن منهی عنه با تخییر.</p> <p>اگر اشکال شود: نهی تخییری در خصوص ازدواج همزمان با دو خواهر واقع شده است، می‌گوییم: عقلاً این کار محال است، و عقلاً محلل است که انسان فردی از جنس یا نوع را انجام دهد ... فاعل اخص فاعل اعم است. قاعده اقتضا دارد که نهی، زمانی که به مشترک متعلق شود، همه افراد حرام شوند. پس وقتی خداوند تعالی مفهوم خوک را حرام کرد، همه خوکها حرام می‌شوند.</p>	<p>فوق ۴۷</p>	<p>صحیح است امر به شکل تخییری (بین اموری) وارد شود؛ اما آیا صحیح است نهی به شکل تخییری وارد شود؟ منع منه بعضهم ... (مقصود شهید از بعض، قرافی است که در عبارت مقابل، کلام وی را نقل می‌کنیم).</p>	<p>ق ۴۴ ج ۱ ص ۱۹۰</p>	<p>۶</p>
<p>سبب چیزی است که از وجودش وجود و از عدمش، عدم برای ذاتش لازم می‌آید.</p> <p>اما شرط چیزی است که از عدمش، عدم لازم می‌آید، ولی از وجودش، وجود و همچنین عدمی برای ذاتش لازم نمی‌آید. اما مانع چیزی است که از وجودش، عدم لازم می‌آید.</p>	<p>فوق سوم، ج ۱ ص ۶۲</p>	<p>سبب چیزی است که از وجودش وجود و از عدمش، عدم برای ذاتش لازم آید.</p> <p>با تلازم در وجود، شرط خارج می‌شود؛ زیرا ... از عدم آن، عدم چیزی لازم نمی‌آید.</p>	<p>ق ۴۴ ج ۱ ص ۲۴۵</p>	<p>۷</p>
<p>(قرافی در ضمن) فرق بین قاعده رخصت و قاعده ازاله نجاست (کلام مذکور در عبارت شهید را در فروق چنین آورده است) این الحاق باطل است؛ زیرا برطرف کردن نجاست از باب رخصت نیست.</p>	<p>فوق ۱۱۴ ج ۲ ص ۱۱۴ و ۱۱۵</p>	<p>برخی از عامه، ازاله نجاست با آب قلیل را به ترخیص (شرعی) ملحق کرده‌اند. این الحاق باطل است.</p>	<p>ق ۹۱ ج ۱ ص ۲۷۷</p>	<p>۸</p>

<p>فرق بین قاعده فتوا و قاعده حکم. پس ظاهر شد (در صفحه ۵۳) فتوا و حکم هر دو اخبارند از حکم خدای تعالی، و واجب است بر سامع اعتقاد پیدا کردن به آن دو؛ و هر دو، مکلف را فی الجمله موظف می‌کند؛ لیکن فتوا اخبار از خدای تعالی در الزام یا اباحه است، و حکم، اخبار است که معنایش انشا و الزام از جانب خداوند است.</p>	<p>فروق ۳۱۴-۳۱۳ ۳۱۲-۳۱۱ ۳۱۰-۳۰۹ ۳۰۸-۳۰۷</p>	<p>فرق بین فتوا و حکم: با اینکه هر یک از این دو، اخبار از حکم خداوند تعالی است ... فتوا مجرد اخبار است ... و حکم، انشای اطلاق یا الزام است در مسائل اجتهادی ... پس با انشاء فتوا خارج می‌شود؛ چون فتوا اخبار است و اطلاق و الزام دو نوع حکم اند و غالب احکام الزام است.</p>	<p>فروق ۳۱۴-۳۱۳ ۳۱۲-۳۱۱ ۳۱۰-۳۰۹ ۳۰۸-۳۰۷</p>	<p>۹</p>
---	---	---	---	----------

پس از بازگو کردن و مقایسه قاعده‌های موجود در کتاب قواعد و فروق در جدول فوق، توجه به دو نکته لازم است:

۱. قواعد ذکر شده در جلد اول قواعد، از نظر فصل بندی و ترتیب قاعده‌ها با فصل بندی قاعده‌های فروق هیچ گونه هماهنگی ندارد. مثلاً شهید جلد اول را با تعریف علم فقه آغاز کرده، در حالی که فروق با فرق بین قاعده شهادت و قاعده روایت آغاز شده است.
۲. برخی از نقل قولها در ضمن عنوان «فائده» آمده‌اند. به عنوان مثال، فایده‌هایی در زیر قاعده‌های ۵۹، ۸۲، ۸۳ و ۸۴ مطرح شده است.

قسمت دوم: قاعده‌های برگرفته در جلد دوم «التقواعد»

این قواعد در جلد دوم التقواعد، از قاعده چهارم قاعده ۱۵۹ آغاز شده و تا قاعده ۱۸۶ ادامه یافته‌اند. با استقصایی که در جلد دوم التقواعد شده است، حدود پنجاه قاعده بین دو کتاب مشترک است که در این نوشتار تنها به نیمی از آنها اشاره می‌شود.

طرح

شماره ۸



جدول شماره ۵ (ف = فائده)

ردیف	شماره ق.ص	عنوان فائده	متن فائده کتاب القواعد ج ۲	شماره ق.ص	عنوان فرق یا فائده کتاب الفروق
۱	۳۲	فرق بین سبب و شرط	فرق بین سبب و شرط ...	ق ۱، ص ۱۰۹	امر مطلق و مطلق امر
۲	۳۳	فرق بین اجزای علت و علة	فرق بین اجزای علت و علة مجتمع ... و فرق بین جزء علت و جزء شرط ...	ق ۷	فرق بین جزء علت و جزء شرط ...
۳	۳۳	مجتمع فرق واجب عینی با کفایی	واجب عینی ... مثل نماز، مصلحت آن خضوع برای خداوند و تعظیم او و مؤدب شدن به آداب اوست.	ق ۱۳، ج ۱، ص ۱۰۹ و ۱۱۰	اسباب فعلی و اسباب قولی

مقایسه روزه با اعمال صالح دیگر.	ف. ج. ۱، ص ۱۳۲ - ۱۳۴	<p>كل اعمال الصالحة لله تعالى (شهید پس از طرح این عبارت می گوید:) فلم جاء في الخبر: كل عمل ابن آدم له الا الصوم؛ فانه لي وانا اجزي به.</p> <p>در حالی که قول پیامبر (ص) می گوید: «افضل الاعمال الصلاة» ... سپس با شش «اجیب» به نقل از قرافی و با ذکر بخشی از پاسخهای او به پرسش بالا پاسخ داده است. اگر چه در پایان می گوید: «و قال بعضهم» و از قرافی مطالبی را نقل کرده سپس با عبارت «و لقائل أن يقول» کلام او را نقد کرده است.</p>	فروق روزه با اعمال دیگر	ف. ۱۵۹، ص ۳۷	۴
حمل مطلق بر جزئی از معنا.	ف. ج. ۱، ص ۱۴۰	<p>(این استثنا را کتاب فروق ذکر کرده است.)</p>	ذکر استثنایی از قاعده ۱۶۰	ف. ۱۶۰، ص ۴۲	۵

طرح

شماره ۸ و ۹



۹۲

<p>حقوق واجب برای والدین.</p>	<p>حقوق خدا و حقوق انسان.</p>
<p>حقوق والدین</p>	<p>حقوق خدا و حقوق مردم (انسان)</p>
<p>ق ۱۶۲، ص ۴</p>	<p>ق ۱۶۱، ص ۴۲</p>
<p>۷</p>	<p>۶</p>
<p>ق ۲۳، ج ۱، ص ۱۴۴ - ۱۴۶</p> <p>(شهادت با عبارت) گفته شده: جایز است سفر تجارت و سفر برای کسب علم ... (نقل قولی از قرافی و نیز روایتی را نقل کرده است.) مردی گفت: ای پیامبر خدا! من بر هجرت تو بیعت کردم و ... (همچنین با عبارت) هفتم: برخی از علما گفته‌اند: اگر والدین او را در نماز نافله صدا بزنند، فرزند باید نمازش را قطع کند ... مقصود او از برخی قرافی است.</p>	<p>ق ۲۱، ج ۱، ص ۱۴۰ و ۱۴۲</p> <p>در حدیث صحیح به نقل از پیامبر خدا (ص) و از اهل بیت (ع) به آن هشدار داده است: حق خداوند به گردن بندگان خداست که او را بپرستند و برای او چیزی را شریک نسازند.</p>

<p>أنچه جهالت و غرور در آن مؤثر است.</p>	<p>ق ۱۵۱، ج ۱، ص ۲۴</p>	<p>النهى عن الغرر و الجهالة ... فهنا أقسام ثلاثة الاول: تصرف موجب لتنمية المال الثاني: إحسان محضا الثالث: تصرف الغرض الا هم (شهيد پس از ذکر این سه قسم که در فروق هم آمده است، در ذیل قسم سوم می گوید:) و من ثم قال الاصحاب.</p>	<p>نهی از غرر و جهالت</p>	<p>ق ۱۶۴، ص ۶۱ و ۶۲</p>	<p>۸</p>
<p>خطاب تکلیفی و خطاب وضعی (قرافی از این اشکال چنین تعبیر کرده است:) هو من المشکلات التي يقل تحریرها و الجواب عنها من الفضلاء.</p>	<p>ق ۱۶۶، ج ۱، ص ۱۶۰ و ۱۶۱</p>	<p>(عبارات مشترک در القواعد با فروق در این قاعده): لا ريب أن الطهارة ... معدودة من الواجبات في الصلاة مع الاتفاق على جواز فعلها قبل الوقت ... لا إستبعاد في وجوب الطهارة ... ببعض الازمنة - وهذا الاشکال اليسير ...</p>	<p>خطاب تکلیفی و وضعی</p>	<p>ق ۱۶۵، ص ۶۳</p>	<p>۹</p>

طهر

شماره ۸ و ۹



<p>مواقیت زمانی و مکانی.</p>	<p>ق ۲۷، ج ۱، ص ۱۷۰-۱۷۱</p>	<p>(شهید پس از طرح اصل قاعده، با عبارت) فیسئل عن الفرق بین المکانی و الزمانی (سؤال می کند و با دو) أجبیب (پاسخ آن را می دهد. پاسخها با کلام قرافی منطبق است.)</p>	<p>مواقیت زمانی و مکانی</p>	<p>ق ۱۶۶، ص ۶۶</p>	<p>۱۰</p>
<p>ملك أن یملك، ملكی كه قابل تملك است.</p>	<p>ق ۳۰، ج ۱، ص ۱۸۷</p>	<p>نكاح از باب تملك انتفاع است؛ زمانی كه به زوجه نسبت داده شود.</p>	<p>تملك منفعت و تملك انتفاع</p>	<p>ف ۱۶۶، ص ۶۹</p>	<p>۱۱</p>
<p>اسباب قولی و فعلی</p>	<p>ق ۳۵، ج ۱، ص ۲۰۴</p>	<p>(در این باره دو قول از فروق نقل شده است با عبارت) قبل</p>	<p>اسباب قولی و فعلی</p>	<p>ق ۱۶۸، ص ۷۲</p>	<p>۱۲</p>
<p>اسباب قولی و فعلی</p>	<p>ق ۳۵، ج ۱، ص ۲۰۵</p>	<p>ومن هذا لو و ثبت سكة فوقعت ... اگر ماهی از دریا به دامن یکی از کشتی سواران بجهد، او نسبت به تملك آن سزاوارتر است ...</p>	<p>مقدم بودن اخص بر اعم</p>	<p>ق ۱۶۹، ص ۷۳</p>	<p>۱۳</p>

<p>قاعدة ملك القريب ملكاً محققاً، يقتضى العتق على المالك؛ وقاعدة ملك القريب ملكاً مقدراً.</p>	<p>ق ۵۶، ج ۲، ص ۲۷</p>	<p>فیرد هنا سؤال ... فان قلت قلت. و أجیب عن ذلك ... و یجاب عنه ... و عورض ...</p> <p>قال بعض العامة (قرافی) (اینها عباراتی است که القواعد آنها را عیناً نقل کرده است.) (البته در پایان، شهید با عبارت) و الجواب (به گفتار قرافی پاسخ داده و کلام وی را نقد کرده است.)</p>	<p>فسخ از زمان فسخ است یا از اصل بیع؟</p>	<p>ق ۱۷۳، ص ۸۰</p>	<p>۱۴</p>
<p>عدم علة الاذن او التحريم و عدم علة غيرهما من العلل.</p>	<p>ق ۸۲، ج ۲، ص ۲</p>	<p>ینوی رفع الحدث ... و قوله عليه السلام لحسان ...</p>	<p>تعريف حدث</p>	<p>ق ۱۷۶، ص ۸۶</p>	<p>۱۵</p>
<p>ازالة العضو للجنابة بالنسبة الى لازم خاصة و ازالة الحدث عن الرجل خاصة. مسئله الثالثة له معنيان: الحدث بالنسبة الى الخف.</p>	<p>ق ۸۲، ج ۲، ص ۱۱۵</p>	<p>فالتقول بأنه يتعلق بالاعضاء، (قرافی نسبت داده است به برخی) فان قلت ... (این اشکال را هم فروق مطرح کرده است.)</p>	<p>حدث متعلق به مکلف است</p>	<p>ق ۱۷۷، ص ۸۸</p>	<p>۱۶</p>
<p>فرق بين انحصار مبتدا در خبرش ... و قاعده انحصار آن در خبرش در زمانی که خبر نکره باشد. مسئله الثانية: ذكاة الجنين ذكاة أمه، يقتضى الحصر.</p>	<p>ق ۶۳، ج ۲، ص ۴۵</p>	<p>(این قاعده نیز با مطالب فروق هماهنگ است.) لا يقال ... فتقول ... (اشکال و جواب همان است که در فروق آمده است.)</p>	<p>وجوب انحصار مبتدا در خبرش</p>	<p>ق ۱۷۸، ص ۸۹</p>	<p>۱۷</p>

طهر

شماره ۸ و ۹



۹۶

<p>تشبیه در دعا و تشبیه در خبر.</p>	<p>ق ۴۶ ج ۲، ص ۴۸</p>	<p>و علی هذا خرج بعضهم الجواب (که ابن عبدالسلام است. و فروق آن را نقل کرده است.)</p>	<p>عدم تعلق امر و نهی ... مگر به مستقبل</p>	<p>ق ۱۷۹، ص ۹۲</p>	<p>۱۸</p>
<p>ما یشاب علیه من الواجبات. و ما لا یشاب علیه منها و إن وقع ذلك واجباً.</p>	<p>ق ۶۵ ج ۲، ص ۵۲</p>	<p>(قبول عبادت و مجزی بودن آن متلازم نیست) (در این قاعده اگر چه عبارت فروق از آیات و روایات به عنوان دلیل نقل شده است، ولی پس از آن با عبارت) و فیه نظر (یکایک آنها، از سوی شهید نقد شده است.</p>	<p>متلازم نبودن قبول عبادت با مجزی بودن عبادت</p>	<p>ق ۱۸۰، ص ۹۷</p>	<p>۱۹</p>
<p>ما تعین وقته فیوصف فیه بالاداء و بعده بالتقضاء ما تعین وقته و لا یوصف فیه بالاداء و لا بعده بالتقضاء.</p>	<p>ق ۶۶ ج ۲، ص ۵۶</p>	<p>(ارائه تعریف از سوی قراقی در فروق و نقل اشکال او با عبارت) و آورد: ان الواجبات الفوریة.</p>	<p>ادا و قضا</p>	<p>ق ۱۸۱، ص ۱۰۰</p>	<p>۲۰</p>
<p>الاداء الذی یشیت معه الائتم؛ و الاداء الذی لا یشیت معه الائتم.</p>	<p>ق ۶۶ و ۶۷ ج ۲، ص ۵۸</p>	<p>(ذکر معانی پنج گانه از قضا به نقل از فروق) القضاء یطلق علی معان خمسة.</p>	<p>معانی قضا</p>	<p>ق ۱۸۲، ص ۱۰۲</p>	<p>۲۱</p>

<p>الاداء الذى يشيت معه الاثم؛ و الاداء الذى لا يشيت معه الاثم.</p>	<p>ق ٤٦٧ ج ٢ ص ٦٧ و ٧٨</p>	<p>قسم ببعضهم الجواب الى: الكلى على الاطلاق ... (مقصود از اين بعض، قرافى است. همچنين عبارت) و بهذا ايجاب عن مغالطة و هي و الجواب: قولكم ... (در فروق ذکر شده است)</p>	<p>تقسيم واجب به واجب كلى على الاطلاق و جزئى</p>	<p>ق ١٨٣ ص ١٠٣</p>	<p>٢٢</p>
<p>تخيير مكلفين در كفاره تخيير ائمه در اسرا و تعزير و حد محارب و مانند آن.</p>	<p>ق ١٢٠ ج ٣ ص ١٦</p>	<p>التخيير فى الكفارات تخيير شهوة.</p>	<p>مخير بودن در انتخاب كفارات</p>	<p>ق ١٨٤ ص ١٠٦</p>	<p>٢٢</p>
<p>المندوب الذى لا يقدم على الواجب. المندوب الذى يقدم على الواجب.</p>	<p>ق ٨٥ ج ٢ ص ١٢٢</p>	<p>وقد تخلف ذلك فى صور (شهيد موارد تخلف از اين قاعده را ذکر کرده است.)</p>	<p>افضل بودن واجب بر مستحب</p>	<p>ق ١٨٥ ص ١٠٦</p>	<p>٢٤</p>

طرح

شماره ٨ و ٩



٩٨

۲۵	ق ۱۸۶، ص ۱۰۸	زیادی ثواب تابع عمل است	الاعلب ان الثواب في الكثرة و القلة تابع للعمل في الزيارة و النقصان ... و قد تخلف ذلك.	ق ۱۸۶، ص ۱۳۱	ما يكثر الثواب فيه و العقاب و ما يقل الثواب فيه و العقاب
----	--------------	-------------------------	---	--------------	--

در یک جمع بندی ساده باید گفت:

۱. گاهی درست است که قواعد ذکر شده از فروق نقل شده است، اما این بخشی از قاعده ذکر شده در القواعد است. مثلاً در لا به لای قاعده، شهید با عبارت «فعند العامة» یا «منع منه بعضهم» از قرافی نقل قول مستقیم کرده است و این در حالی است که در مقام پذیرفتن آن نبوده، بلکه به عنوان طرح آرای فقهی یا اصولی علمای اهل سنت، به نقل آن پرداخته است.
۲. شهید برخی از قواعدی را که از فروق نقل کرده، نقد کرده است. این موارد را در بخش آینده ذکر خواهیم کرد.

گروه دوم، قاعده‌های نقد شده

گروه دوم، قاعده‌هایی هستند که شهید از قرافی نقل کرده، سپس به نقد آنها پرداخته است. در مجموع دو جلد کتاب القواعد، به طور تقریبی ۲۳ قاعده مورد نقد واقع شده است. در این نوشتار تنها سه مورد آن را یادآور می‌شویم.

۱. قاعده هشتاد و دوم^{۱۰}

«فایده: شهادت و روایت، فرع سوم، الثالث»

قرافی در فروق در این باره سخن گفته و در ترجیح به شاهد عدل و یا شاهد اکثر، دومی را

نفی کرده است. متن کلام وی به نقل از القواعد بدین قرار است:

و منع بعضهم: الامرین و آخرون: الترجیح بالعدد؛ لان الحکام لدرء

الخصومة و قطع المنازعة، فلو فتح باب الکثرة، امکن طلب الخصم الامهال

لیحضر شهوداً اکثر، ولو زوراً؛ فاذا أحضر، أمکن خصمه طلب مثله،

فیتما دی النزاع. بخلاف العدالة، فان العدالة لا تستفاد إلا من الحاكم فلا
يمكن السعي في زيارتها.^{۱۱}

شهیید اول قبل از طرح نظر قراقی به شکل نقل قول مستقیم، به کلام اصحاب شیعه اعتراض
می کند و می گوید:

الثالث: رجح الاصحاب في بعض صور الشهادة بلا عدل فالأكثر،
كما في الرواية؛ فرع سوم: اصحاب در برخی از صورتهای شهادت «عادل تر»
و سپس «تعداد بیشتر» را ترجیح داده اند؛ همان گونه که در روایت نیز همین
گونه رفتار کرده اند.

سپس نقل قول بالا را از قراقی و دیگران آورده و به نقد آن پرداخته است:

برخی از علمای اهل سنت هر دو امر (عدل و اکثر) را منع کرده اند و
دیگران (نووی و قراقی) ترجیح به عدد (اکثر) را ممنوع دانسته اند؛ زیرا حاکم
(شرع) نصب می شود تا خصومت را بر طرف کند و منازعه را پایان دهد. پس
اگر باب کثرت باز شد، ممکن است خصم، طلب امهال کند تا شهود بیشتری
را ولو با دروغگویی به محکمه بیاورد. پس زمانی که احضار شاهدها انجام
شد، ممکن است خصم طرف اول نیز همان (اکثر) را طلب کند. در نتیجه نزاع
ادامه می یابد؛ برخلاف عدالت؛ زیرا عدالت تنها از سوی حاکم استفاده
می شود. پس سعی در زیاد کردن عدالت ممکن نیست.

اما نقد شهید به استدلال قراقی با جمله: «و هذا خیال واه» آغاز می شود و با جملات زیر ادامه می یابد:

لانا نمنع الامهال اولاً، بل يحكم الحاكم بحسب الحال الحاضر لما كان
الامهال يؤدي الى هذا الاخلال. سلمنا، لكن المراد بالاعدل ظاهراً، و قد
يسعى في تحصيل الاعدل أيضاً ظاهراً و لو زوراً؛ فان العصمة اذا ارتفعت،
إستمع المجال. فالمحذور لازم.^{۱۲}

و ثالثاً لان من القضايا ما يمكن فيها تكثير الشهود و تبديلهم
كالشهادة على بيع معين؛ فانه يمكن ان يحضر جماعة (فيأق ببعضهم) ثم
يسعى للامال الباقى. او على اقرار، فيسعى سماع الاقرار ثانياً و ثالثاً، و
ذلك ممكن في الكثرة و العدالة؛^{۱۳}

زیرا اولاً: امهال در (تعدد بیشتر شهود) را منع می کنیم. بلکه اگر امهال به این اخلال منجر
شود، حاکم به حسب حال حاضر حکم می کند.

طهری

شماره ۸ و ۹

▽

۱۰۰

ثانیاً فرضاً امهال را بپذیریم، مراد از عدل «ظاهری» است و گاهی در تحصیل عدل نیز به شکل ظاهری ولو به دروغ عمل می‌شود زیرا اگر عصمت که (با عدالت توأم است) بر طرف شود، فرصت بیشتری به دست می‌آید. با این بیان، محذور لازم می‌آید. ثالثاً، در میان قضیه‌ها مواردی وجود دارد که تکثیر شهود و تبدیل آنها به جای یکدیگر امکان دارد؛ مثل شهادت دادن بر خرید و فروش معین؛ زیرا ممکن است با احضار جماعتی، تنها عده‌ای از آنها حاضر شوند و سپس برای تکمیل بقیه (شهادت)، احضار بقیه صورت پذیرد. یا شهادت بر اقراری که برای شنیدن اقرار برای بار دوم و بار سوم عمل شود. این معنا هم در «کثرت» و هم در «اعدلیت» ممکن است.

۲. قاعده دویست و نوزدهم^{۱۴}

«بپذیرفته نشدن شهادت کافر»

در ابتدای قاعده آمده است:

بنا بر یکی از دو قول شیخ (طوسی) شهادت هر کافری شنیده نمی‌شود؛

اگر چه بر ضد کافر دیگری همانند خود او باشد، مگر در وصیت، با توجه به

نبودن مسلمان عادل؛ به دلیل آیه، و بنا بر قول دیگر (شیخ) جایز می‌باشد.

شهید پس از عنوان کردن قاعده، ادله قرآنی و روایی قول اول را مطرح می‌سازد. این قاعده با

توجه به کلام قرافی در ضمن مسئله‌ای که در ذیل قاعده ۲۳۸ عنوان شده، منعقد گردیده است.

قرافی فرق ۲۳۸ را چنین مطرح کرده است:

الفرق بین قاعدة ما هو حجة عند الحکام و قاعدة ما ليس بحجة

عندهم؛ فرق میان قاعده آنچه نزد حکام حجت است و قاعده آنچه نزد آنها

حجت نیست.

شهید اول، آیات و روایاتی را که قرافی در این «فرق» ذکر کرده آورده و سپس با عبارت

«بشکل» به مفهوم روایتی، به کلام و ادله مطرح شده اشکال وارد کرده و گفته است:

بأن مفهومه (قول رسول اکرم: لا تقبل شهادة اهل دین علی غیر

اهل دینه الا المسلمین؛ فانهم عدول علیهم و علی غیرهم) قبول شهادتهم

علی اهل دینهم.^{۱۵}

شهید در ادامه برای قول دوم - که شهادت کافر را جایز تلقی می‌کند - آیه‌ای از سوره مائده را

به عنوان دلیل آورده است. سپس به سیره رسول اکرم (ص) و رجم زن و مرد یهودی اشاره کرده

است و رجم آن دو را ظاهراً به شهادت خودشان مربوط دانسته است. همچنین دو روایت از امام

باقر(ع) و امام صادق(ع) نقل کرده است که شهادت کفار بر اهل ملت خود و در صورت نبودن

مسلمانان، شهادت بر مسلمانان در وصیت را روا شمرده‌اند.

شهید با عبارت، «و الجواب الجواز فی الوصیة للضرورة كما اشارہ الیہ الحدیثان»^{۱۶} به کسانی که از این روایات بر جواز شهادت کافر استشهد می کنند، پاسخ می گوید و در پایان معارضه ای را که قرافی با جمله «یعارض الجمیع بقوله تعالی: لا یستوی ...» مطرح کرده، با عبارت «و فیه نظر» پاسخ گفته و کلام را به پایان برده است.

۳. قاعده دویست و بیست و یکم فروع^{۱۷}

اگر انکار (ناهی از منکر) به قتل انکار کننده منجر شود، ارتکاب آن حرام است.

شهید در چهارمین فرعی که در این قسمت مطرح کرده است می گوید:

لو أدی الانکار الی قتل منکر، حرم ارتکابه لما سلف: و جوزہ کثیر من العامہ: لقوله تعالی: / او

کأین من نبي قاتل معه ربيون كثير. (آل عمران / ۱۴۶) مدحهم بأنهم قتلوا بسبب الامر بالمعروف و

النهی عن المنکر. * و هذا مسلم إذا كان علی وجه الجهاد. قالوا: قتل یحیی بن زکریا علیها السلام لنهیه

عن تزویج الربیبة. * قلنا: وظیفۃ الانبیاء غیر وظائفنا.

قالوا: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «افضل الجهاد كلمة حق

عند سلطان جائر، و فی هذا تعریض لنفسه بالقتل، و لم یفرق بین الکلمات

اهل نص فی الاصول او الفروع، من الکبائر او الصغائر. * قلنا: محمول علی

الامام، او نائبه، او یأذنه، او علی من لا یظن القتل. قالوا: خرج ابن

الاشعث جمع عظیم من التابعین فی قتال الحجاج، لازالة ظلم و ظلم الخلیفة

عبدالملک، و لم ینکر ذلك علیهم احد من العلماء. * قلنا: لم یکونوا کل الامم.

و لا علمنا انهم ظنوا القتل بل جوزوا التأثیر و رفع المنکر. او جاز أن

یکون خروجهم بأذن امام واجب الطاعة، کخروج زید بن علی علیه

السلام و غیره من بنی علی علیه السلام.

نقد شهید بر کلماتی که از فروق نقل کرده، با ستاره مشخص شده است.

قرافی این قاعده را با عنوان «ما یجب النهی عنه من المفسد» و قاعده «ما یحرم و ما

یندب» ذکر کرده است.^{۱۸}

طهر

شماره ۸ و ۹

▽

۱۰۲

گروه سوم، چینش خاص قاعده‌ها در «القواعد»

گروه سوم از قاعده‌های مشترک، دسته‌ای است که شهید از چیندن آنها، به دنبال هدف و استنتاج خاصی بوده است. در این بخش، شانزده قاعده از القواعد نقل شده که به شکلی تطبیقی در ضمن جدول شماره شش ارائه می‌شود.

جدول شماره ۶

ردیف	شماره ق. ص	متن قاعده کتاب القواعد	شماره ق. ص و ج	عنوان فرق یا قاعده کتاب الفروق
۱	ق ۲۰۴ ج ۲ ص ۱۴۲	شهید درباره تعریف تعزیز می‌گوید: تعزیز به چیزی می‌گویند که در طرف کثرت به اندازه حد نمی‌رسد. وی در این خصوص سیره عملی عمر را که به این زائده به عنوان تعزیز سیصد ضربه شلاق زد، رد می‌کند.	فرق ۳۴۶ ج ۴ ص ۱۷۸ - ۱۷۷	برای تعزیز، اندازه‌ای، معین نشده است و در طرف کثرت اختلاف وجود دارد ... عمر به معنای زائده شلاق زد و ... آن را به سیصد ضربه رساند.

<p>ق ۲۵۳ ج ۴ ص ۲۰۵</p> <p>قرفای ظاهراً به شکایت متظلم اشاره‌ای نکرده، بلکه به نصیحت پیامبر اکرم به شخص مشورت کننده - که حکایت از فقیر بودن معاویه دارد - اشاره شده است.</p>		<p>شکایت شخص متظلم به شکل ظلم او (ظالم) مثل قول آن زن (هند، زوجه ابوسفیان) نزد پیامبر اکرم (ص) که فلانی (ابوسفیان) مردی بخیل و خسیس است.</p>	<p>ق ۲۰۶ ج ۲ ص ۱۴۹</p>	<p>۳</p>
<p>ق ۲۶۴ ج ۴ ص ۲۳۶</p> <p>بدان! مداهنه، معامله کردن با مردم است به آنچه از سخن می‌پسندند. پس این مداهنه حرام است و همچنین هر کس از ظالم و ستمگری به جهت ستمش شاکر باشد.</p>		<p>مداهنه در قول خداوند تعالی: «رُدُّوا لَو تَدَهْنُ فِیْهِنِّوْنَ» معصیت است و تقیه معصیت نیست. (ارائه قاعده تقیه در برابر قاعده مداهنه که فروق آن را مطرح کرده است.)</p>	<p>ق ۲۰۸ ج ۲ ص ۱۵۵</p>	<p>۴</p>
<p>ق ۲۶۹ ج ۴ ص ۲۵۳</p> <p>عن عبدالله ابن عباس قال لما قدم جعفر ابن ابی طالب من ارض الحبشه اعتنقه النبی (ص) و قبله بین عینیه ... و قال علیه السلام للانصار ... قوموا الی سیدکم ...</p>		<p>جواز تعظیم و بزرگداشت مؤمن بنا به عرف زمان همانند: نبی اکرم (ص) که به احترام فاطمه (س) و برای جعفر (ع) زمانی که از حبشه بر می‌گشت ایستاد.</p>	<p>ق ۲۰۹ ج ۲ ص ۱۶۰</p>	<p>۵</p>
<p>ق ۳۳۰ ج ۴ ص ۱۱۱</p> <p>قرعه کشیدن بین خلفا مشروع است؛ زمانی که اهلیت در میان آنها برای ولایت مساوی باشد.</p>		<p>جایز نبودن قرعه کشیدن در امامت کبری؛ چون امامت و نصب آن در شیعه به نص است.</p>	<p>قاعده ۲۱۳ ج ۲ ص ۱۸۳</p>	<p>۶</p>

<p>سوم: اجماع تابعین ... بر این مطلب، عمر بن عبدالعزیز و خارجه ابن زید و ... گفته‌اند</p>	<p>ق ۲۳۰ ج ۴ ص ۱۱۱</p>	<p>دلیل دوم: اجماع تابعین است بر مسئله قرعه، مثل زین العابدین (ع) و قول او نزد ما حجت است. (در این عبارت، شهید هم امام سجاد (ع) را به عنوان یکی از تابعین رسول اکرم معرفی کرده است؛ در کنار اشخاصی چون عمر بن عبدالعزیز و خارجه بن زید و ابان عثمان که مورد توجه قرافی است، و هم حیثیت امامتی که نزد شیعه دارد، مورد اشاره قرار گرفته است.)</p>	<p>ق ۱۳۰ ج ۱ ص ۱۸۳</p>	<p>۷</p>
<p>در پنج مورد با قاعده دعاوی مخالفت می‌شود و قول طالب پذیرفته می‌شود: اول: لعان دوم: قسامه سوم: قبول قول امین در تلف چهارم: قبول قول حاکم در عادل بودن کسی پنجم: قبول قول غاصب در تلف مال به شرطی که قسم بخورد.</p>	<p>ق ۲۳۳ تبیحه ج ۴ ص ۷۶</p>	<p>ادعای کسی که راستگویی‌اش ثابت شده است. مانند معصومان؛ و همه به قسم نیازمندند؛ مگر امام.</p>	<p>ق ۲۱۴ ج ۲ ص ۱۸۹</p>	<p>۸</p>
<p>(در بیان کلی هر کس که علیه غیر خود ادعایی را اقامه کند، دعاوی او پذیرفته است) و علی ابن ابی طالب - رضی الله عنه - فرموده است: حاکم بر خصم تعدی نمی‌کند مگر آنکه بداند بین آن دو معامله‌ای صورت گرفته است.</p>	<p>ق ۲۳۷ ج ۴ ص ۸۱</p>	<p>(شهید با رد روایتی که قرافی از حضرت امیر (ع) نقل کرده است می‌گوید): می‌گوییم: اهل بیت او به احوال او عارف‌تر بودند، ولی این روایت را نقل نکرده‌اند.</p>	<p>ق ۲۱۸ ج ۲ ص ۱۹۴</p>	<p>۹</p>

طرح

شماره ۸ و ۹



۱۰۶

<p>و لقوله تعالى: «و كآين من نبي ...» دلالتي مي كند بر وجود بذل جان در طاعت خداوند تعالى. رسول اكرم فرموده است: «أفضل الجهاد كلمة حق عند سلطان جائر.»</p>	<p>ق: ٢٧٠ ج ٤ ص ٢٥٨ - ٢٥٦</p>	<p>(شهيد با استناد به روايت رسول اكرم (ص) مي گويد) مي گوييم: (اين كلام) بر امام معصوم، يا نايب او يا به اذن او، يا بر كسي كه قتلش گمان نمي رود حمل مي شود.</p>	<p>ق: ٢٢١ ج ٢ ص ٢٠٢</p>	<p>١٠</p>
<p>و با اين اشعث، جمع زيادي از تابعين، در جنگ با حجاج بيرون رفتند و قيام كردند براي از بين بردن ظلم او، و ظلم خليفه عبدالملك و هيچ يك از علما اين كار را انكار نكرده اند.</p>	<p>ق: ٢٧٠ ج ٤ ص ٢٥٦ - ٢٥٨</p>	<p>همه امت در اين جمع نبودند و ما نمي دانيم كه آنها گمان كشته شدن را داشتند (يا نه) و شايد احتمال تأثير و رفع منكر را مي دادند، يا اينكه خروج (و قيام) آنها به اذن (امام واجب الطاعه) بوده است، مثل خروج زيد ابن علي (ع) و مانند بني علي (ع).</p>	<p>ق: ٢٢١ ج ٢ ص ٢٠٦</p>	<p>١١</p>
		<p>ايمه به هفت قسم تقسيم مي شوند: ششم: كسي كه امامت او و جلو داشتن او واجب است؛ به معنای حرام بودن جلو افتادن غير امام بر او، و اوست امام اصل (ع)</p>	<p>ق: ٢٢٨ ج ٢ ص ٢٢٢</p>	<p>١٢</p>
		<p>امام به عنوان آخرين حلقه از اسباب ارث.</p>	<p>ق: ٢٧٥ - ٢٧٤ ج ٢ ص ٢٨٧ - ٢٨٥</p>	<p>١٣</p>

		میراث مجهول الهویه از آن امام معصوم (ع).	ق ۲۷۷، ج ۱، ص ۱۸۴ و ج ۲، ص ۲۸	۱۴
		اموال حربی در اختیار امام معصوم‌اند.	ق ثابته، ج ۲، ص ۲۲	۱۵
		حجیت اجمال به وجود امام معصوم (ع) در میان مجمعین منوط است.	ق ۲۳۳، ج ۱، ص ۲۱۷	۱۶

طرح

شماره ۸ و ۹



۱۰۸

در مجموعه قواعدی که در این بخش نقل شد، شهید در مقام ارائه روش فقهای شیعه در برابر کلام علمای اهل سنت بوده است. مقایسه بین بیت المال و امام معصوم (ع)، حجیت داشتن اجماع دخیلی، ارث مجهول الوارث برای امام (ع)، بودن اختیار اموال حربی در دست امام، امام به عنوان آخرین حلقه ارث، وجوب مقدم بودن امام (ع) در نماز، جایگاه امام (ع) در دادن اذن جهاد، عارفتر بودن ائمه به روایات، عدم لزوم اقامه بیته توسط امامان (ع) و اکتفا کردن به کلام آنان، عدم جواز قرعه کشیدن در خصوص امامت و مواردی از این قبیل، برجستگی و امتیاز راهکارها و احکام شرعی نزد شیعه را در مقایسه با فروع و احکام و قواعد اهل سنت آشکار ساخته است.

در جمع بندی مطالب گفته شده، می‌توان آنها را در شش نکته خلاصه کرد:

نکته اول: توجه شهید به سبک‌های مختلف

در تدوین القواعد، توجه شهید تنها به یک اثر و یک کتاب و یا حتی یک سبک جلب نشده است؛ بلکه کتب و سبکهای مختلف، مورد ارزیابی و بررسی او قرار گرفته است. در عین حال شهید مجموعه‌ای به دست داده است که با سبکهای متعارف آن زمان متفاوت است.

نکته دوم: گزینشی عمل کردن شهید

شهید در برابر کتاب فروع و همه کتب قواعد فقهی - که از آنها بهره گرفته - گزینشی عمل کرده است. او نه تنها اغلب مباحث کتاب فروع را در القواعد نیاورده، بلکه موارد نقل شده نیز گزینشی و به شکل خلاصه نقل شده است. افزون بر این، فروع تنها یکی از کتابهای مورد استفاده شهید بوده است و قواعد الاحکام فی مصالح الانام و المجموع المذهب فی قواعد المذهب و کتابهای دیگر از این نمونه‌اند.

نکته سوم: نقد و بررسی قواعد نقل شده

القواعد تنها به نقل قاعده‌های فقهی و اصولی از کتاب فروع اکتفا نکرده است، بلکه پس از ذکر، قاعده‌های آنها را مورد نقد قرار داده است. سه مورد از این نوع قواعد در این نوشتار مورد ارزیابی قرار گرفت و موارد بیشتری از این قبیل در کتاب القواعد وجود دارد که بررسی آن مقاله‌ای جداگانه می‌طلبد.

نکته چهارم: تبیین برخی از اصول اعتقادی شیعه.

فرض مجموعه‌ای از قواعد از فروع در القواعد آورده شده باشد، اما القواعد با چینش خاص خود، در پی عرضه پیامی جدید برای مخاطبان است که در روش علمای شیعه وجود دارد. شهید اصول اعتقادی شیعه را هم تبیین می‌کند.

نکته پنجم: تطبیقی بودن در گستره‌ای وسیع

یکی از خصوصیات کتاب القواعد، آن است که قواعد به شکل تطبیقی مطرح می‌شود. شهید هم از آرا و فتاوای اهل سنت بهره برده و هم به ارائه نظریات و فتاوای فقهای شیعه و حتی فتاوای شاذ و نادر آنها می‌پردازد؛ و از این جهت، القواعد و الفوائد در میان کتب شبیه خود، کتابی بی‌نظیر و یا کم‌نظیر است.

نکته ششم: آموزشی و کاربردی بودن القواعد

کتاب القواعد چکیده قواعد اصولی و فقهی است که بر تطبیق اصول و قواعد فقهی بر فروع تاکید دارد. شاید یکی از وجوهی که در نام گذاری الفوائد می‌توان گفت، همین نکته باشد. در کنار جامعیت، اختصار، توجه به ابعاد روایی و استناد به آیات قرآن به عنوان مدرک قواعد، تجزیه و تحلیل بهره‌یابی از مطالب و سخنان متنوع و بی‌شمار از علما و فقهای اهل سنت و اصحاب شیعه و مذاهب مختلف، توجه به قواعد کاربردی‌تر و عملی‌تر با تکیه بر مدرک متقن روایی و قرآنی یکی دیسگر از ویژگیهای برجسته این کتاب است.

پی نوشتها:

۱. مقدمه کتاب القواعد و الفوائد، ج ۱، ص ۷، به نقل از بحار الانوار، ج ۱۰۴.
۲. مقدمه کتاب الفروق، ج ۱ و ۲، ترجمه و تلخیص صفحات ۴ - ۲.
۳. ابن نجیم حنفی، مقدمه کتاب الاشباه و النظائر.
۴. تاریخ الفقه الاسلامی، دکتر سلیمان الأشقر، دار نفاس، مکتبه سلام، چاپ سوم، ص ۱۴۰، به نقل از مدخل الفقه الاسلامی، محمد سلام مدکور، ص ۱۸۶.
- بیان محمد سلام چنین است: «اما القرافي فانه يذكر القواعد في صور مقارنات بين مسائل قيد يشتمل بعضها مع بعض ما اشرنا فيبين وجه الفرق و الخلاف بين كل واحد و مقابلتها و سنسبوق لك بعضا مما ذكره على سبيل المثال: (۱) الاخص مقدم على الاعم في الاحكام؛ (۲) إذن الشارع في التصرف لا يسقط الضمان و اذن المالك يسقطه؛ (۳) اسباب الكسب الفعلية تصح من عديم الاهلية و ناقصها؛ دون القولية؛ (۴) التخيير بين المتباينات يقتضي التسوية بخلاف غيرها.»
- مدخل الفقه الاسلامی، دکتر سلام مدکور، دار القرمیه للطباعة و النشر، قاهره، ۱۳۸۴ هـ صفحات ۱۲۳ تا ۱۳۵.
۵. فهرست کتاب الفروق، جلد اول.
۶. مدخل الفقه الاسلامی، دکتر سلام مدکور، صفحات ۱۲۳ تا ۱۳۵.
۷. فهرست کتاب الفروق، جلد چهارم.
۸. همان مدرک.
۹. مکتبهای حقوقی در اسلام، دکتر محمد جعفری لنگرودی، به نقل از کاوش در قواعد فقهی شهید اول، علی اکبر ذاکری، ج ۸ دفتر دوم: سیره فقهی فقیهان شیعه، صفحه ۵۸۸.
۱۰. القواعد، ج ۱، ص ۲۵۰ - ۲۵۲.
۱۱. فروق، ج ۱، ص ۱۷، به نقل از القواعد، ج ۱، ص ۲۵۱.
۱۲. القواعد، ج ۱، ص ۲۵۱ - ۲۵۲.
۱۳. همان.
۱۴. همان، ج ۲، ص ۱۹۲.
۱۵. همان، ص ۱۹۷.
۱۶. همان، ص ۱۹۹.
۱۷. همان، ص ۲۰۴ - ۲۰۷.
۱۸. همان، ج ۴، ص ۲۵۶، فرق ۲۷۰.

طهری

شماره ۸ و ۹

▽

۱۱۰